

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: هاله الوردی
برگردان از: حمید سیماب
فرستنده: ع. شیرزاد
۱۸ جنوری ۲۰۲۰



واپسین روزهای زندگی محمد- ۱۰

پیوست به گذشته:

فصل ۹

قصه‌های خانوادگی محمد

در فضای اتاقی که پیغمبر محتضر در آن در بستر مرگ افتیده بود دسیسه موج می‌زد. محمد باوجود این که بیماری او را به انزوا محکوم کرده بود در مرکز دستکاری‌ها و ساخت و پاخت‌های سیاسی خانوادگی قرار داشت که سر رشته همه آنها به دست زن سفید بختش عایشه بود. برای این زن جوان سرزنده هژده ساله سؤالی وجود نداشت که جانشینی شوهرش به کسی جز به پدرش خواهد رسید. خانواده محمد در بالین پیغمبر بیمار تدبیر و تاکتیک پیروزی مسالمت آمیز را پیش گرفته بودند.^۱ ابوبکر و عمر جانشینان آینده پیغمبر به کمک دخترانشان عایشه و حفصه جال ظریفی را در دوردور محمد تنیده بودند. نهاد خلافت در مناسبت تنگاتنگ با ارتباطات خانوادگی پیغمبر و یارانش به وجود آمد. خلفای راشدین یعنی هر چهار نخستین جانشین پیغمبر یا خسر محمد بودند یا داماد او. سلطه سیاسی در اسلام پیش از همه مسأله خانوادگی بوده است. روایتی از ابن کثیر وزنه مناسبات خانوادگی و به خصوص نقش و نفوذ زنان را در آن

^۱ کسانی که بر بالین پیغمبر محتضر حاضر بودند عبارت بودند از شماری از زنان (عایشه، حفصه و میمون)، دخترش فاطمه، دامادش علی، عمویش عباس، پسران عمویش (فضل، قثم و عبدالله) و اسامه ابن زید که از قرارگاه خود در جُرف زود زود برای خبرگیری از حال پیغمبر به مدینه می‌آمد. فاطمه در هنگام جان کندن پدرش تنها یکبار مختصراً سر زد. نقش او در هنگام ترکه میراث پیغمبر متبازرتر گردید.

لمحه سرنوشت ساز بخوبی به تصویر می‌کشد. ابن کثیر می‌نویسد: «وقتی وضع صحی پیغمبر به وخامت گرائید عایشه پدر خود ابوبکر را، حفصه پدر خود عمر را و فاطمه شوهر خود علی را فراخواندند.»^۲ سه جانشین آینده پیغمبر (طرفه آنست که عثمان در هنگام احتضار پیغمبر کاملاً غایب بود) اختیارنامه قیمومیت خود را یا از طریق دختر و یا از طریق همسر خود به دست آوردند.

اهمیت پیوند زناشویی با اهل بیت پیغمبر حتی پس از مرگ او همچنان باقی بود، که همین موضوع دلیل این که چرا خلیفه دوم عمر در سن خیلی پیشرفته ام‌کلثوم نواسه پیغمبر (دختر علی و فاطمه) را که هنوز کودکی بیش نبود به زنی گرفت توضیح می‌دارد. وقتی عمر نزد علی به خواستگاری دخترش ام‌کلثوم رفت علی در شگفت شد و به عمر یادآور گردید که ام‌کلثوم برای همسری وی خیلی کم سن بود. خلیفه دوم جواب داد «من از فرستاده خدا شنیده‌ام که گفت در روز قیامت همه خویشاوندی‌ها هیچ می‌شوند جز خویشاندی با اهل بیت پیغمبر، ازینرو می‌خواهم با اولاده فرستاده خدا پیوند ازدواج داشته باشم.»^۳ با آگاهی بر این که استدلال او زیاد قانع کننده نبود، عمر که همواره مؤمنین را علیه مهر گزاف و مصارف هنگفت عقد ازدواج توصیه و تبلیغ می‌کرد برای راضی ساختن پدر عروس خردسال مبلغ سرسام‌آور چهل هزار درهم را به مثابه مهر عروس پیشنهاد کرد.^۴ استدلال پول آنقدر مجاب کننده بود که سرانجام علی پذیرفت تا دختر کوچک خود را به پیر مرد به زنی دهد.^۵ روایت برخی از احادیث (هم سنی و هم شیعه) اشاره به آن دارند که ازدواج عمر با ام‌کلثوم در پی یک واقعه رذالت‌آمیز تجاوز به عنف بوده است.^۶ به یاد بیاوریم که خلیفه دوم به زن ستیزی مشهور بود و عادت داشت خود را بر زنان تحمیل کند (تجاوز به عنف از سوی عمر بر عاتکه بنت زید در نوشته‌های معتبر اهل تسنن ذکر شده است).^۷

بدین‌گونه، ابوالقاسم در سراسر زندگی خود و به خصوص پس از آن که به مدینه مهاجرت کرد در مرکز تندبادی از حب و بغض‌ها، احساسات طوفانی، رشک‌ها و حسدها، جاه طلبی‌ها و صحنه‌های پر غوغای خانوادگی قرار داشت. برای دانستن این که چگونه رقابت‌های سیاسی در بستر احساسات شخصی و کینه‌ورزی‌های خانوادگی پیغمبر سیر می‌کرد، بجاست تا اندکی بر پیشینه خانوادگی محمد که ریشه‌های آن در پرده اسرار پیچیده مانده، درنگ کنیم.

معلومات مهمی که در مورد تبارشناسی محمد در قدیم‌ترین مجموعه‌های احادیث موجودند ذهنیت در مورد تبارنامه رسمی پیغمبر را که با مرور سده‌ها در باورها رسوخ کرده است آشفته می‌سازد. نسخه پذیرفته شده تبارنامه پیغمبر تأیید می‌دارد که محمد هرگز پدر خود عبدالله فرزند عبدالمطلب را ندید چون عبدالله پیش از تولد یگانه پسرش محمد در جایی بیرون از مکه درگذشت و وقتی محمد بیش از شش سال نداشت مادر خود آمنه بنت وهب را از دست داد. پس آن پسر یتیم را پدرکلان پدری‌اش عبدالمطلب که عضو بانفوذ عشیره بنی هاشم قبیله قریش بود در زیر بال پرورش خود گرفت. اما این نسخه سترده و پالوده را مدارک متعددی که در کتب احادیث آمده و حاکی از آنند که محمد دو تا چهار سال پس

^۲ البدایه ابن کثیر ۵/۲۷۵؛ سیره ابن کثیر ۵۰۶-۵۰۵/۴

^۳ المعجم الکبیر طبرانی ۴۴/۳؛ مستدرک حاکم ۱۵۳/۳؛ کنز متقی ۴۰۹/۱۱

^۴ مصنف ابن ابی شیبہ ۴۳۹/۳؛ سنن دارمی ۱۹۰/۲؛ سنن ابن ماجه ۶۰۷/۱؛ مستدرک حاکم ۱۹۱/۲؛ کنز متقی ۵۳۶/۱۶. عمر خود برای زنی که گرفت یا دخترانی که به شوهر داد هرگز بیشتر از چهارصد و هشتاد درهم مهر تعیین نکرد. (مسند ابن حنبل ۴۱۹/۱؛ سنن ابن ماجه ۶۰۷/۱؛ مستدرک حاکم ۱۹۱/۲؛ کنز متقی ۵۳۴/۱۶)

^۵ سیره ابن اسحاق ۱/۲۴۸-۲۴۹؛ البدایه ابن کثیر ۵/۳۳۰؛ سنن بیهقی ۷/۳۸۱؛ سیر ذہبی ۴۳۳/۲؛ سیره ابن کثیر ۴/۶۱۱

^۶ الکافی کلینی ۵/۳۴۶؛ المنتظم ابن جوزی ۸/۱۲۴

^۷ طبقات ۸/۶۵۲؛ جامع الاحادیث سیوطی ۵۰۰/۲۵؛ کنز متقی ۱۳/۶۳۳

از مرگ پدرش به دنیا آمد مخدوش می‌سازند. در واقع، محدثین بیان می‌دارند که حمزه عموی پیغمبر دو تا چهار سال از برادرزاده خود بزرگتر بود.^۸ عبدالله پدر پیغمبر در همان روزی با آمنه از عشیره بنی زهره ازدواج کرد که پدرش عبدالمطلب با زن دیگری از همان عشیره به نام هاله ازدواج نمود که حاصل این پیوند حمزه بود. عبدالله چند ماهی پس از ازدواج با آمنه به سن بیست و پنج سالگی در حالی که آمنه محمد را در زهدان خود داشت درگذشت.^۹ بنابراین نطفه بندی محمد و حمزه تقریباً در یک زمان صورت گرفت و باید تقریباً همسن می‌بودند در حالی که چنین نبود: محمد دو تا چهار سال پس از عمویش حمزه به دنیا آمد یعنی دو تا چهار سال پس از مرگ پدرش.

مؤلف سيرة الحلبیه این پرسش بجا را مطرح می‌کند که آمنه چگونه می‌توانست دو تا چهار سال پس از مرگ شوهرش با محمد باردار شود؟^{۱۰} پر آشکار است که این پرسش هم محدثین روزگار گذشته و هم علمای مسلمان امروزی چون علی جمعه عضو شورای عالی علمای جامع الازهر و هژدهمین مفتی اعظم مصر (۲۰۰۳ - ۲۰۱۳) را دچار ناراحتی و رنگ زردی نموده است. توضیحی که مفتی اعظم مصر با چهره حق به جانب در برابر این پرسش داشت این بود که دوره بارداری زنان پاکدامن و پارسا می‌تواند چهار سال طول بکشد!^{۱۱} وی این فتوای خود را بر پایه تفسیری (واضحاً خیالبافانه) از قرطبی صادر کرد که ارشاد فرموده بود زنان خداجوی پارسا به مدت سال‌های متمادی باردار باقی مانده می‌توانند.^{۱۲}

محمد خود در مورد اصل وریشه‌اش نگرانی‌هایی داشت. در حدیثی آمده است که وی روی نجابت و پالوده بودن نسب خود تأکید می‌کرد و توضیح می‌داد که جنین بندی او در چوکات ازدواج هنجارین صورت گرفت نه در پی یک «سفاح».^{۱۳} پیغمبر درین ارتباط واژه «زنا» را به کار نبرد بلکه واژه «سفاح» را به کار گرفت که مفهوم مزاحجت جنسی گروهی را می‌رساند که پیش از اسلام مروج بود^{۱۴} و دین اسلام آن را ممنوع قرار داد. آیا این گفته پیغمبر پاسخ در برابر اتهاماتی ازین دست بود؟^{۱۵}

معلومات دیگر برگرفته شده از باستانی‌ترین مجموعه‌های احادیث پرسش‌های بیشتری را در مورد اصل و نسب محمد مطرح می‌سازند. سیره رسماً پذیرفته شده بر آنست که محمد یگانه فرزند عبدالله و آمنه بود، اما روایتی از زبان آمنه که

^۸ أسد ابن الاثیر ۵۲۸/۱

^۹ ابن هشام ۱۵۶/۱؛ طبقات ۹۹/۱

^{۱۰} سيرة الحلبیه ۲۵/۱

^{۱۱} دیده شود فتوای شماره ۱۸۳۹۵ تاریخی ۲۷/۶/۲۰۰۲. همچنین روی همین موضوع مراجعه شود به کتاب «الدین و الحیاة» نوشته همین علی جمعه (انتشارات نهضت، مصر، ۲۰۰۵، فتوای شماره ۵۱، صفحه ۹۱)

^{۱۲} تفسیر قرطبی ۲۸۷/۹. قرطبی مثال زوجه ابن عجلان را می‌دهد که مدت هر بارداری او چهار سال بود و در طی دوازده سال سه کودک به دنیا آورد. به یاد داشته باشیم که مؤلفینی چون ابن‌الجوزی اظهار می‌دارند که محمد هفت تا بیست و هشت ماهه بود که پدرش وفات نمود (صفة‌الصفوة ابن‌الجوزی ۲۱/۱)

^{۱۳} تاریخ دمشق ابن‌عساکر ۴۸/۳، ۴۰۱/۳-۴۰۰، ۴۰۸/۳؛ سیره ابن‌کثیر ۱۸۹/۱-۱۹۱، الدر المنثور سیوطی ۳۳۰/۴؛ الخصائص الکبری سیوطی ۲۶۱/۱؛ کنز متقی ۴۰۲/۱۱

^{۱۴} در سفاح یک زن همزمان با چند مرد مقاربت می‌کرد و چون بار می‌برد داشت خودش پدر طفل خود را تعیین می‌کرد. نطفه صحابی بلند پایه پیغمبر عمرو ابن‌العاص در نتیجه سفاح مادرش با چهار مرد بسته شده بود و به همین سبب مورد تمسخر مسلمانان قرار می‌گرفت (سيرة الحلبیه ۶۴/۱)

^{۱۵} احادیث بسته شدن نطفه محمد در اثر سفاح را رد می‌کنند تا بهتر تأکید کرده باشند که امکان نداشت پدر و مادر محمد به خاطر مشرک بودن وارد چنان مناسبات شده باشند، بلکه «پنهانی» باورمند و پیرو کیش یکتاپرستی بودند. دانسته نمی‌شود چرا باید پنهانی از کیش یکتاپرستی پیروی می‌کردند در حالی که مشرکین مکه در همزیستی با جوامع یهودی و مسیحی هیچ مشکلی نداشتند.

می‌گفت چند بار حمل برداشته بود بسادگی بطلان این ادعا را بر ملا می‌سازد: «از همه بار داری‌هائی که داشته‌ام محمد آسان‌ترین آنها بود.»^{۱۶} در یک روایت دیگر، آمنه به وضاحت اظهار می‌دارد که چندین طفل به دنیا آورده است: «من پسران زیادی زائیده‌ام اما هیچ گاه سخله (نوزادی) بزرگتر از محمد بیرون نیاورده‌ام.»^{۱۷} پس آیا محمد خواهران و برادرانی داشته است؟ احادیث به این پرسش گوئی پاسخ مثبت می‌دهند، چون مگر نه آنست که کنیه پدر محمد «ابوقثم» (پدر قثم) بود؟^{۱۸} استنباط هشام جعیط تاریخ‌نگار تونس‌ی ازین کنیه آنست که قثم نام اول محمد بوده است،^{۱۹} اما این استنباط برای ما زیاد قانع کننده نیست چون همان‌گونه که پیش ازین گفته آمدیم منشأ مبهم کنیه‌گذاری نزد اعراب لزوماً اشاره به فرزندان واقعی ندارد و این به خصوص در قسمت پدر محمد که پیش از تولد پسر خود درگذشت صادق است، مگر این که محمد برادری داشته به نام قثم ...

گذشته از همه اینها، پرسشی خاراگین در مورد نام شک‌برانگیز و «بی‌هنگام» پدر پیغمبر مطرح می‌گردد: چگونه یک مشرک می‌توانست «عبدالله» (برده الله) نام داشته باشد در حالی که «الله» (حد اقل در فرضیه) پس از ظهور اسلام بر سر زبان‌ها افتاد؟^{۲۰} ما اکنون می‌دانیم که معبودی به نام الله^{۲۱} مدت‌ها پیش از اسلام مورد پرستش مشرکین قرار داشت. نام اول پیغمبر خود در آن زمان ناشناخته بود چون «محمد» که به معنای «بس‌ستایش‌ور» است عنوانیست که در فردای پیغمبر شدنش به او داده شد. پس پیش از بعثت چه نام داشت؟ نوشته‌های محدثین از پاسخ به این پرسش ناتوانند. تنها آنچه می‌دانیم اینست که پیغمبر با کنیه‌های متعددی چون ابوالقاسم و ابن ابی‌کبشه آراسته بود. در مورد این کنیه آخری که در مکه به آن یاد می‌شد تقریباً هیچ نمی‌دانیم.^{۲۲}

احادیث از رنجی که محمد اندر باب ریشه‌های تباری خودمی‌کشید و از ناراحتی او هنگامی که ذکری از نظر حقارت آمیز قریش نسبت به او به میان می‌آمد روایات زیادی دارند. اما آیا این نگاه حقارت آمیز قریش به پیغمبر صرفاً به خاطر مخالفت دینی و سیاسی او با دستگاه کفر و شرک مکه بود؟ هرگز به این پرسش با اطمینان نمی‌توان «آری» گفت. قریشیان مکه از مدت‌ها پیش با یکتاپرستان آشنائی و همزیستی داشتند چنان که مسیحیان در میان‌شان می‌زیستند

¹⁶ سیره ابن اسحاق ۵۰/۱؛ مسند ابو یعلا ۷۴/۱۳؛ طبری ۴۵۶/۱؛ صحیح ابن حبان ۲۴۳/۱۴؛ دلائل بیهقی ۱۳۶/۱؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۹۱/۳؛ تاریخ ذهبی ۴۷/۱؛ سیره ابن کثیر ۲۲۸/۱؛ الخصائص الکبری سیوطی ۱۳۵-۱۳۲/۱

¹⁷ طبقات ۹۸/۱

¹⁸ انساب بلاذری ۹۱/۱

¹⁹ Hichem Djait, *La Vie de Muhammad*, Paris, Fayard, t. I, 2007, p. 236-240

همچنین دیده شود از همین نویسنده: *في السيرة النبوية*. ۲: تاریخ‌الدعوة المحمدیه، بیروت، دارالطلیعه، ۲۰۰۷، صفحه ۱۴۹

²⁰ می‌توان انگاشت که محدثین، یا شاید خود پیغمبر، دست به «اصلاحاتی» در مورد نام‌های پیش از اسلام زده باشند که طی آن نام اول پدر پیغمبر که احتمال دارد عبدالله (برده الاله = ال - لاة) بوده به عبدالله مبدل گردید تا آهنگ اسلامی داشته باشد. در مورد چنین اصلاح نامگان شناختی دیده شود:

Mohammed H. Benkheira, « Onomastique et religion : à propos d'une réforme du nom propre au cours des premiers siècles de l'Islam », *op. cit.*

²¹ نام «الله» اختصار واژه عربی «ال-إله» به معنی «خدا»ست.

²² الاستیعاب ابن عبدالبر ۱۷۳۸/۴؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۳۰۳/۳۸؛ بحارالانوار مجلسی ۲۹/۲۹. می‌خوانیم که در هنگام جنگ احد ابوسفیان بر بلندائی برشده فریاد می‌زد «کجاست ابن ابی‌کبشه؟» (تفسیر رازی ۳۸۴/۹)

(نام‌آورترین شان ورقه ابن نوفل بود^{۲۳}) و قریشیان مشرک هیچ گاه به آنها ایذاء و آزار روا نمی داشتند. در واقع، نظر حقارت‌آمیز قریشیان نسبت به محمد دلایل تباری و نَسَبی داشت. احادیث زیادی حاکی‌اند از خشم ارغند پیغمبر وقتی برایش از سخنان تحقیرآمیز اشراف قریش گزارش می دادند که او را به نخلی تنها روئیده بر بالای توده‌ی، یا طبق یک بیان گستاخانه‌تر، در بالای توده‌ی از کبوه (زباله و آشغال) تشبیه می‌کردند.^{۲۴} روزی عباس عموی پیغمبر غضبناک و برافروخته به دیدن محمد رفت. پیغمبر از وی پرسید «ای عمو، چرا خشمگینی؟» عباس پاسخ داد «نمی‌دانم این قریشیان در برابر ما چه دارند که وقتی با یک دیگر روبه رو شوند بر چهره شاد لبخند دارند ولی چون با ما مقابل گردند روی درهم کشند.» محمد که واضحاً دلیل آن را می‌دانست از خشم سرخ شد تا حدی که قطرات عرق از بین دو چشمش لولیدن گرفت.^{۲۵} روز دیگری، زنی به پیغمبر خبر آورد که ابوسفیان در باره‌اش گفته بود «محمد مانند ریحانه (گل معطری)ست که در میان النَّن (گند) روئیده است.» محمد که بر اشاره تلویحی که به بیخ و ریشه‌اش شده بود آگاه بود، با آن که جمله ظاهراً تعریف و تمجید از خودش بود حالش از خشم دگرگون شد.^{۲۶}

در واقع، اگر قریشیان محمد را به دیده استخفاف می دیدند و او را از خود نمی‌پنداشتند نه به این دلیل بود که او را حرامزاده می دانستند بلکه سبب این بود که جد او عبدالمطلب را برده دانسته و هاشمی‌تبار راستین نمی‌پنداشتند. اگر نیک نگریسته شود تبارنامه عبدالمطلب به اندازه تبارنامه نواسه نامدارش اسرارآمیز و پر ابهام است. نسخه رسمی تبارنامه چنین گوید: عبدالمطلب پسر هاشم ابن عبدمناف بود (اسم حقیقی پدرش هاشم نه بلکه عمرو بود^{۲۷}). در هنگام یک سفر بازرگانی هاشم را بر یثرب (که بعدها مدینه خوانده شد) گذر افتاد و بیوه مقتدر و صاحب جاهی به نام سلما از عشیره بنی‌نجر قبیلۀ خزرج (متحدین آینده محمد) را به زنی گرفت. از پیوند آن دو، فرزندی به نام شبیه (شبیه‌الحمده^{۲۸} یا شبیه‌الرحمه) به دنیا آمد که بعدها او را عبدالمطلب خواندند.^{۲۹} از دواج هاشم با سلما پیریزی و پیش درآمد اتحاد سیاسی محمد با انصار مدینه بود.^{۳۰} احادیث تصریح می‌دارند که سلما جدۀ پیغمبر در جایگاه بسیار بلند طبقاتی اجتماعی قرار داشت چون می‌توانست شوهر خود را خود انتخاب کند و هرگاهی بخواهد او را از خود براند (چنین نیمرخ برجسته، خدیجه اولین زوجه محمد را به یاد می‌دهد).^{۳۱} همین جایگاه اجتماعی به سلما اجازه و امکان می‌داد تا فرزند محصول

^{۲۳} ورقه ابن نوفل اسدی قریشی پسر عموی خدیجه نخستین زوجه محمد بود. وی در تاریخ اسلام از سببی نامدار است که وقتی خدیجه از وی در مورد ظاهر شدن جبرئیل بر شوهرش پرسید وی نخستین کسی بود که محمد را به پیغمبری شناخت. طرفه آنست که ورقه، که خود مسیحی نسطوری و عالم به نصوص مقدسه مسیحی بود، هیچ گاه به اسلام ایمان نیاورد و دلیل آن هم هیچ گاه ایضاح نیافته است.

^{۲۴} سنن ترمذی ۵/۵۸۴؛ مستدرک حاکم ۳/۲۷۵؛ دلائل بیهقی ۱/۱۶۷-۱۷۸؛ جامع‌الاصول ابن الاثیر ۸/۵۳۵؛ سیره ابن کثیر ۱/۱۹۲؛ البدایه ابن کثیر ۲/۳۱۵

^{۲۵} مسند ابن حنبل ۵۷/۲۹؛ مستدرک حاکم ۳/۳۷۵

^{۲۶} المعجم الاوسط طبرانی ۶/۱۹۹؛ دلائل بیهقی ۱/۱۷۱؛ المختصر ابوالفدا ۱/۱۱۱؛ سیره ابن کثیر ۱/۱۹۳

^{۲۷} ابن هشام ۱/۱۳۶. هاشم لقبی بود که به این سردار قریش به خاطر سخاوت و گشاده دستی او داده شده بود چون از فعل هَشم (نان را شکستن و ریز کردن) گرفته شده است. نقش سیاسی هاشم که شخص قدرتمند و با نفوذی بود خود درخور نوشتار جداگانه‌ایست.

^{۲۸} آیا نام محمد از نام اصلی پدرکانش یعنی «شبیه‌الحمده» گرفته شده است؟

^{۲۹} ابن هشام ۱/۱۳۷؛ انساب بلاذری ۱/۶۴. کودک نوزاد هنگام تولد موی سپید داشت، ازینر او را «شبیه» نام نهادند که در عربی «سپید مو» معنی می‌دهد.

^{۳۰} این فرضیه تاریخ‌نگار مصری سید محمود القمنی است. دیده شود/سلامیات، النشره المركز المصری لبحوث الحضاره، ۲۰۰۱، صفحه ۳۸

^{۳۱} زنان قدرتمندی که حاکم بر مقدرات خود بودند در سراسر زندگی محمد نقش داشتند، که این بی گمان بازمانده جامعه مادرسالار عرب پیش از اسلام بود.

پیوند خود را نزد خود نگهدارد.^{۳۲} از همین روست که وقتی عمرو ابن عبدمناف (یعنی هاشم) از وی درخواست ازدواج کرد، سلما حق خود مبنی بر راندن شوهر و نگهداشت فرزند را شرط گذاشت.

هاشم مدتی پس از ازدواج با سلما، همسر و فرزند خود شبیه را برجای گذاشت و یثرب را ترک کرد.^{۳۳} وی آنها را هرگز باز ندید چون چند سال پس‌انتر در طی یک سفر بازرگانی در غزه جان سپرد.^{۳۴} در میان سالی که یثرب را ترک کرد و سالی که جان باخت زنان دیگری را در مکه به زنی گرفت و فرزندان از آنها به دنیا آورد و بی‌گمان می‌توان گفت که فرزندی را که در یثرب داشت فراموش کرد. آن فرزند را ماماهاش که همانا برادران سلما بودند بزرگ کردند. روزی از روزها پس از مرگ هاشم، مُطَلَب ابن عبدمناف که برادر هاشم بود به یثرب سر زد و خواست برادرزاده‌اش شبیه را که در آن هنگام هشت سال داشت بردارد و با خود به مکه بَرَد.^{۳۵} سلما سرسختانه به مخالفت برخاست و با ایور در مناقشه افتاد^{۳۶} لکن توفیقی نداشت (حتی تذکراتی از این که کودک ربوده شد نیز وجود دارند^{۳۷}). با رسیدن به مکه عمو مُطَلَب چنان نمود که گویا شبیه کوچک برده‌ای بود که وی او را با زر خریده بود.^{۳۸} چرا نگفت که برادرزاده‌اش است؟ این را نمی‌دانیم. در سیره ابن هشام می‌خوانیم که وقتی مُطَلَب می‌دید کسی با شبیه چون برده برخورد می‌کند بانگ می‌داد «بدبخت! چگونه جرأت می‌کنی بگوئی برده است او؟ این پسر برادرم هاشم است!»^{۳۹} ولی هیچ کس توضیح نکرده است که با وجود این، چرا همه کس پسرک را «عبدالمطلب» یعنی «برده مُطَلَب» صدا می‌زدند؟ با چنین پیشینه‌ای، می‌توان دانست که چرا قریشیان به محمد به نظر حقارت می‌دیدند، لابد چون او را نواسه یک برده می‌پنداشتند ...

زجرها و آلام خانوادگی محمد تنها به سبب مسأله حساسیت‌زای نسب و تبارش نبود بلکه با ازدواج‌های متعددی که در بزرگسالی کرد رئیس خانواده پرشماری شد که رنج و آزار زیادی برایش بار آورد و آنگاه که در بستر بیماری و حالت احتضار افتیده بود حتی در تشدید عذاب وی نقش داشت. در مورد تعداد دقیق زوجات پیغمبر اتفاق نظر وجود ندارد. محدثین سیزده یا پانزده زوج و حتی بیشتر از آن را به او نسبت می‌دهند که همه را پس از مرگ نخستین همسرش خدیجه به زنی گرفت. علی‌رغم اختلاف روی تعداد زوجات پیغمبر، آنچه هیچ‌کس از آن منکر شده نمی‌تواند اینست که حرم پیغمبر خیلی بیشتر از چهار زنی را احتوا می‌کرد که خداوند به مؤمنین جایز ساخته بود. عایشه از هیچ فرصتی برای مذمت و نشان دادن ناخشنودی خود از تعدد زوجات پیغمبر فروگذاشت نمی‌کرد. برای پیشدستی و پایان بخشیدن به چنین سرزنش‌ها محمد برای خود حق قایل شد تا هر تعداد زن که بخواهد بگیرد. آیتی از قرآن آشکار شد تا هرگونه معترض و پرسشگر را مجاب سازد: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ

³² ابن هشام ۱۳۷/۱

³³ ابن کثیر می‌گوید که ابتداء سلما با شوهرش هاشم به مکه رفت ولی سپس نزد خانواده خود به یثرب برگشت و در آنجا بود که شبیه یعنی عبدالمطلب از او زاده شد (سیره ابن کثیر ۱۸۴/۱)

³⁴ سیره ابن کثیر ۱۸۶/۱

³⁵ انساب بلاذری ۶۴/۱؛ سیره ابن کثیر ۱۸۴/۱

³⁶ ابن هشام ۱۳۷/۱-۱۳۸

³⁷ انساب بلاذری ۶۴/۱؛ سیره ابن کثیر ۱۸۴/۱

³⁸ انساب بلاذری ۶۵/۱؛ سیره ابن کثیر ۱۸۴/۱

³⁹ ابن هشام ۱۳۸/۱

أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ – ای پیامبر! ما همسرانت را که مهرشان را پرداخته‌ای برای تو حلال کردیم، و نیز کنیزی را که از طریق غنایم جنگی الله به تو ارزانی داشته است، و دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران خال (ماما)‌هایت، و دختران خاله‌هایت که با تو هجرت کرده‌اند، ازدواج با آن‌ها را برای تو حلال کرده‌ایم و نیز زن مؤمنی را که خود را به پیامبر ببخشد، اگر پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد، این حکم ویژه‌ی توست نه دیگر مؤمنان را (سوره احزاب: ۵۰)» در پی این آیت، عایشه با آیت دیگری سرزنش شد و بر سر جایش نشاند شد: «عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَائِمَاتٍ تَابِعَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا – چه بسا اگر شما را طلاق دهد پروردگارش همسرانی بهتر از شما برایش جایگزین کند که مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه‌کار، عبادت‌کننده، روزه‌دار باشند، چه بیوه چه دوشیزه (سوره تحریم: ۵)»

نکته دیگری که در همه سیره‌ها و زیست‌نامه‌های پیغمبر روی آن اتفاق نظر وجود دارد اینست که ازدواج‌های متعدد محمد همه پس از مرگ همسر اولش خدیجه بنت خویلد که هر دو با هم نوعی جفت آرمانی را می‌ساختند صورت گرفت. تا زمانی که زوجۀ با اقتدار اولش که در مکه او را «سیده‌ی نساء قریش»^{۴۰} (مهربانوی زنان قریش) می‌خواندند زنده بود پیغمبر هیچ زن دیگری نگرفت. زندگی تک‌همسری که ازدواج با خدیجه بر او تحمیل کرده بود از محمد مرد خوشبختی ساخته بود. خدیجه همچنین یگانه زنی بود (به استثنای ماریه کنیز قبطی که برای پیغمبر ابراهیم را زانید) که برای محمد فرزند آورد. حتی پس از مرگ نیز خدیجه جایگاه خاصی در دل محمد داشت تا حدی که عایشه برای نشان دادن رشک و حسد خود با آن زنی که از دیر باز مرده بود^{۴۱}، از او با نام «آن پیره زن بی‌دندان قریشی» یاد می‌کرد.^{۴۲} ابوالقاسم از بدگویی‌های عایشه روی در هم می‌کشید و او را سرزنش می‌کرد تا این که عایشه در سرانجام می‌گفت «تو گوئی که جز خدیجه هیچ زن دیگری وجود ندارد!»^{۴۳}

محدثین تعدد زوجات پیغمبر را به خاطر اطاعت از امر قرآنی می‌دانند که به مردان مسلمان توصیه می‌کرد تا از بیوه‌ها و یتیمانی که کشته‌شدگان در راه اعلاى کلمه الله از خود برجای مانده بودند نگهداری و مراقبت نمایند. شکی نیست که در حرم پیغمبر شمار قابل توجهی از بیوه‌های اشکریز وجود داشت، اما یقیناً دلیل انتخاب آنها بیوگی‌شان نبود. مهمترین امتیاز بیشتر آنان این بود که به عشایر نیرومند قریش تعلق داشتند که در این ارتباط به صورت خاص می‌توان از ام‌حبیبیه، ام‌سلمه و میمونه نام برد. کاربردگرانی (پراگماتیسم) سیاسی نیز این تعدد زوجات را توضیح نمی‌دارد، چون اگر چنین می‌بود چرا هیچ‌گاه زنی از انصار مدینه را که بدون تردید وفادارترین و پابرجاترین متحدین او بودند به زنی نگرفت^{۴۴}؟ در واقع، بیشتر احتمال دلایل شخصی و عاطفی می‌رود چون از یکسو احادیثی وجود دارند که حاکی از

⁴⁰ روض سهیلی ۱۵۷/۲

⁴¹ سیره ابن اسحاق ۲۴۴/۱

⁴² مسند ابن حنبل ۸۹/۴۲؛ صحیح بخاری ۱۳۸۹/۳؛ صحیح مسلم ۱۳۴/۷؛ المعجم الکبیر طبرانی ۱۱/۲۳؛ مستدرک حاکم ۳۱۸/۴

⁴³ سیره ابن اسحاق ۲۴۴/۱، صحیح بخاری ۱۳۸۹/۳

⁴⁴ برای محمد خیلی طبیعی بود که اتحاد سیاسی خود با عشایر مدینه را با پیوند خانوادگی از طریق ازدواج استحکام می‌بخشید، ولی چنین نکرد. قابل ذکر است که سیره ابن کثیر از ازدواج محمد با زنی انصاری بنام ام‌شریک از طایفه بنی‌نجر می‌گوید که خود را به پیغمبر هبه (بخشش) کرد اما پیغمبر با او زفاف نکرد (سیره ابن کثیر ۴/۵۹۵). چنان می‌نماید که پیامبر از رشک و حسد ورزی بی‌حد زنان انصاری بیزار بود (سیر ذهبی ۵۰۱/۳) اما دلیل اصلی عدم ازدواج محمد با زنی از مدینه این بود که آنها مطیع و فرمانبردار نه، بلکه آزاده خوی بودند (سنن بیهقی ۵۸/۷) (مانند مادرِ مادرِ کلان خودش سلما!)

اشتیاق و قدرت مردانگی فوق‌العاده پیغمبر با شاهکارهای جنسی ابرمردانه او می‌باشند^{۴۶} و از سوی دیگر هیچ یک از زنانی که به زنی گرفت نتوانست او را چون خدیجه خوشبخت سازد. آنچه مزید بر اینست نبود فرزند نرینه است. گفته می‌توانیم که احادیث زن ستیزانه‌ای که به پیامبر نسبت داده می‌شوند اساساً ناشی از لحظات خشم و ناراحتی اوست که در آن محمد از شدت بیزاری از جنجال‌ها و دعوای زنان حرم خود گاهگاهی به سوی یاران خود می‌دید و می‌گفت «هیچ فتنه‌ای بدتر از زنان را از پس خود نگذاشته‌ام!»^{۴۷}

بدون اینکه در جزئیات ملالت‌آور ازدواج‌های بسیار محمد که برخی از آنها به زفاف نیز نرسید داخل شویم، به این یادآوری بسنده می‌کنیم که در هنگام ترک دنیا محمد در حرم خود نه زن و جاریه از خود برجای گذاشت.^{۴۸} در ماه پس از مرگ خدیجه (در سال ۶۲۰) محمد با سودا بنت زمعه که بیوه سی و اند ساله‌ای بود ازدواج کرد تا از فرزندان مادر مرده‌اش نگهداری و مراقبت کند. در همین بحبوحه محمد به خواستگاری عایشه دختر یار نزدیکش ابوبکر که در آن هنگام نامزد جُبیر پسر مُطعم ابن عَدی^{۴۹} بود رفت. از ورای روایات می‌توان دودلی و تردید خفیفی از سوی ابوبکر را دید: «آیا واقعاً برایش مناسب است؟ این دختر برادرش است!»^{۵۰} حتی اُم‌رمان مادر عایشه دختر خود را کم‌سن‌تر از آن می‌دانست که ازدواج نماید و به پیغمبر پیشنهاد کرد «اگر خواهی، دختری از وی بزرگتر دارم!»^{۵۱} سن عایشه در هنگام ازدواج (شش، هفت، نه یا دوازده ساله) هیچ گاه با دقت تعیین نشده است (معتبرترین احادیث سن او را شش ساله در هنگام عقد ازدواج و نه ساله هنگام زفاف قید کرده‌اند).^{۵۲} آنچه می‌دانیم اینست که عایشه آنقدر خردسال بود که پیغمبر که در آن هنگام در سن پنجاه و اند سالگی قرار داشت حد اقل سه سال صبر کرد تا با او زفاف نماید (بصورت عام زفاف عایشه را در سال ۶۲۳ اندکی بعد از مهاجرت به مدینه می‌دانند). گویند که پدر عروس که کنیه «ابن ابی‌قحافه» داشت پس از آن به نام ابوبکر (پدر دختر باکره)^{۵۳} به خاطری یاد شد که عایشه یگانه دوشیزه باکره‌ای بود که محمد با او ازدواج کرد (ابوالقاسم زنان پخته و رسیده را می‌پسندید ازینرو زنان بیوه یا مطلقه را ترجیح می‌داد). عایشه به بسیار زودی زن دلخواه محمد شد و این امتیاز را علی‌رغم بحراناتی که در زندگی زناشویی‌شان رونما گردید تا لحظه مرگ پیامبر نگهداشت.

⁴⁵ طبقات ۱۹۲/۸؛ صحیح بخاری ۵/۲۰۰؛ انساب بلاذری ۲/۱۰۲؛ سنن نسائی ۸/۲۰۷، سنن بیهقی ۷/۸۷. در احادیثی که به گونه ویژه بیان متهورانه دارند می‌خوانیم که زنان محمد از وی می‌خواستند تا با کنیزان‌شان هم‌خوابه شود. روزی زینب برای راه انداختن آشوب خانوادگی به محمد گفت که فلان کنیزک حیض نمی‌بیند. پیغمبر به حجره زینب داخل شد و با کنیز زن خود هم‌بستر گردید. (سنن نسائی ۲۶۱/۸)

⁴⁶ مسند ابن حنبل ۷۵/۳۶؛ صحیح بخاری ۵/۱۹۵۹؛ صحیح مسلم ۸/۸۹، ۲/۶۰؛ سنن ابن ماجه ۲/۱۳۲۵، سنن ترمذی ۴/۴۸۳؛ کنز متقی ۲۱۰/۳، ۲۸۷/۱۶

⁴⁷ ابن هشام ۲/۶۴۳؛ انساب بلاذری ۲/۸۵؛ سیره ابن کثیر ۴/۵۷۹

⁴⁸ طبری ۲/۲۱۲

⁴⁹ مسند ابن حنبل ۵۰۱/۴۲؛ أسد ابن الاثیر ۶/۱۸۹، سیره ابن کثیر ۴/۵۷۹

⁵⁰ انساب بلاذری ۲/۴۰. منظور امرمان احتمالاً دختراندرش اسماً (بزرگترین دختر ابوبکر و زنش قُتیلَه بنت عبدالعزی) بود که بعدها با زبیر ابن عوام پسر عمه پیغمبر ازدواج نمود.

⁵¹ سیره ابن اسحاق ۱/۲۵۵؛ ابن هشام ۲/۶۴۴؛ روض سهیل ۷/۵۶۰؛ أسد ابن الاثیر ۶/۱۸۹

⁵² «بکر» در عربی همچنین ماده شتر جوان را گویند. فصاحت بیان عربی درینجا بدون شک دو معنی کلمه «بکر» به معنی «دختر باکره» و «ماده شتر جوان» را به بازی گرفته مراد از هر دو عایشه می‌باشد.

تیره روزی عایشه آن بود که محمد ازدواج‌های متعدد دیگری نیز نمود. سومین زنی که پس از مرگ خدیجه گرفت بیوه‌ای به نام حفصه بود که پدرش عمر بن خطاب شتاب داشت او را به حبالة عقد محمد درآورد تا میدان برای ابوبکر خالی نماند. حفصه زیبا نبود و مانند پدر و جدۀ پدری که صهاک نام داشت سیاه‌چرده بود. بدنمائی او باعث گردید که نه ابوبکر و نه عثمان هیچ‌یک نخواستند او را به زنی گیرند.^{۵۳} محمد در برابر حفصه که بزرگترین کمالش این بود که دختر دوستش عمر بود بی‌تفاوت بود. حفصه همیشه خود را در حرم ابوالقاسم متاع ناخواسته احساس می‌کرد و ابوالقاسم او را به خاطر ترس از رنجاندن یارش رد نمی‌کرد. عمر روزی به دختر خود گفت «فرستاده خدا هرگز ترا دوست ندارد، فقط از روی منست که ترا نگه می‌دارد.»^{۵۴} حفصه ازین گفته اشک خونین از دیده می‌افشاند.^{۵۵} وقتی محمد روزی او را به طلاق تهدید کرد عمر با خشم به وی گفت «اگر پیغمبر یک بار دیگر ترا به طلاق تهدید کند سوگند یاد می‌کنم که هرگز دیگر با تو سخن نخواهم گفت.»^{۵۶} حفصه مهر و نوازش ندیده گذاشت عایشه سرخیل زنان حرم باشد ولی از آنجائی که مانند پدر زیرک و صاحب اراده قوی بود (به گفته ترمذی از آنجائی که «دختر پدر» بود)^{۵۷} توانست در حرم پیغمبر متنفذ و با سلطه گردد.

پس از حفصه محمد با زینب بنت خزیمه، زنی از عشیره بنی‌هلال که شوهرش در جنگ بدر کشته شده بود، پیوند ازدواج برقرار نمود. زینب آنقدر دلسوز و مهربان بود که او را امّ المساکین (مادر مستمندان) لقب داده بودند. وی هفت سال پیش از پیغمبر از جهان رفت و زندگی زناشویی آنها چند ماهی بیشتر دوام نکرد. پس از زینب در فردای جنگ خیبر محمد با بیوه دیگری به نام امّ حبیبه (نام اصلی‌اش رمله) طرح زناشویی ریخت. آنگاهی که محمد با امّ حبیبه مزاجت نمود، پدر عروس که همان ابو سفیان مشهور و دشمن سوگند خورده محمد بود، هنوز اسلام نیاورده بود. سپس ابوالقاسم رشته پیوند با عشایر نیرومند قریش را با به زنی گرفتن امّ سلمه (نام اصلی‌اش هند) که به طایفه متنفذ بنی امیه تعلق داشت مستحکم ساخت. امّسلمه مانند امّحبیبه خویشاوند نزدیک یک دشمن سوگند خورده پیغمبر یعنی دختر عموی ابوجهل بود. آنچه ازین دو مزاجت اخیر تداعی می‌شود اینست که محمد می‌خواست به وسیله این پیوندها با دشمن قریشی پیش از آن که اقدام به تسخیر مکه نماید نزدیکی و روابط حسنه به وجود آرد. امّ سلمه همچنین دختر برۀ بنت عبدالمطلب عمۀ پیغمبر نیز بود.

امّ سلمه یگانه عمزاده‌ئی نبود که محمد با وی وصلت زناشویی نمود. پیغمبر سپس در سال پنجم هجری (۶۲۶) با زینب بنت جحش مشهور (کنیه‌اش امّ الحکم بود) ازدواج نمود و این یگانه ازدواجی بود که محمد از روی عشق و اشتیاق انجام داد. این عشق رسوائی بود که قصه آن با اشاره‌ای که در قرآن به آن رفته است جاویدانه شد. زینب زن زید بن حارثه پسر خوانده و برده آزاد شده پیغمبر بود. روزی محمد به دیدن زید به خانه‌اش رفت اما زید در خانه نبود. زینب با جامۀ نازکی که زیبایی پیکرش را به مشکل می‌پوشاند از وی پذیرائی کرد. با آن که زینب دختر امیمه بنت عبدالمطلب عمۀ پیامبر بود، محمد هیچ گاه تا آنروز او را بدرستی ندیده بود و چون زینب زیبا را از نزدیک دید یک دل نه صد دل عاشق او شد که ماجرای آن با کمی دگرگونی در مجموعه‌های احادیث چنین شرح شده است: روزی پیغمبر برای دیدار از پسرخوانده خود که بیمار بود به خانه‌اش رفت. زینب بر بالین شوهر نشسته بود. وقتی از جا برخاست محمد به زید

^{۵۳} الاستیعاب ابن عبدالبر ۱۸۱۱/۴

^{۵۴} طبقات ۱۸۹/۸؛ مسند ابن حنبل ۱۸۸/۴

^{۵۵} صحیح مسلم ۱۸۸/۴؛ انساب بلذری ۵۸/۲

^{۵۶} سیره ابن اسحاق ۲۵۷/۱، کنز متقی ۵۳۸/۲

^{۵۷} سنن ترمذی ۱۱۲/۳

گفت «سبحان الله مقلب القلوب» (پاکست پروردگاری که دل‌ها را دگرگون می‌کند)» زید پاسخ داد «خواهی او را طلاق دهم و در حباله تو درآورم؟» محمد بدو این پیشنهاد را نپذیرفت^{۵۸} چون تَبَنی (فرزند خواندگی) همان حرمتی را داشت که فرزند نسبی داشت و ازدواج با زن فرزند خوانده همانا حکم زنا با محارم را داشت. درین هنگام خداوند آیتی آشکار ساخت که فرزندخواندگی را منع قرار داد و به محمد اجازه داد با زن پسر خود ازدواج کند: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» – فرزند خوانده‌ها را به نام پدران‌شان بخوانید که این کار نزد الله منصفانه‌تر است، پس اگر پدران‌شان را نمی‌شناسید برادران دینی شما و موالی شما هستند و در آنچه که قبلاً اشتباه کرده‌اید گناهی بر شما نیست، و لیکن آنچه را که دل‌های شما از روی عمد می‌خواهد و می‌گوئید گناه است، و الله آمرزندهٔ مهربان است (سوره احزاب: ۵)» در عکس‌العمل در برابر این آیت قرآنی که به محمد در امر ازدواج با زن پسرخوانده‌اش اختیار عام و تام می‌داد عایشه بدخیم بر شوهرش محمد بانگ داد «ما أرى ربك إلا يسارع في هواك – ندیدم پروردگارت را مگر این که در برآورده ساختن هوا و هوس می‌شتابد!»^{۵۹} گفته‌ای ازین هم گستاخانه‌تر به عایشه نسبت داده می‌شود که گویا ادعا کرد که این آیت ثبوت اینست که محمد همه آنچه را بر وی آشکار می‌شد به همگان ابلاغ می‌کرد ورنه اگر می‌خواست آیتی را پنهان کند یقیناً همین آیت می‌بود.^{۶۰}

به هر حال، ابوالقاسم که اکنون از وظیفه و مسئولیت پدرخواندگی سبکبال شده بود زینب را که خود از ازدواج با محمد خشنود بود به زنی گرفت. این دگرگونی برای زید مصیبت شخصی نبود بلکه خانم خود را از دل و جان به سرور خود که او را کماکان پدر خود می‌انگاشت و اگذار کرد، حتی اشاراتی موجودند که زید شاد از آن بود که از شر زینب که در برابر او شخصیتی بس ناسازگار داشت رهائی یافت.^{۶۱} از خجستگی و برکت این قصه عشق و دلدادگی است که از زید بن حارثه به نام در قرآن ذکر شده است: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُدَبِّرُهُ وَتُخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا – و به یاد بیاور زمانی را که به آن کس که الله به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی می‌گفتی "همسرت را نگاه دار و از الله بترس" و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که الله آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی در حالی که الله سزاوارتر است که از او بترسی، پس

^{۵۸} سیره ابن اسحاق ۲۶۲/۱

^{۵۹} مسند ابن حنبل ۴۳/۲۹۷؛ صحیح بخاری ۴/۱۷۹۷؛ صحیح مسلم ۴/۱۷۴؛ سنن نسائی ۱۰/۲۲۳؛ سنن بیهقی ۷/۸۸. گویند که عایشه این جمله را پس از آشکار شدن این دو آیت دیگر که به پیغمبر آزادی عام و تام در کار حرم داد به زبان آورد: «تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتْ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقْرَءِ عَنِّيهِمْ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا – نوبت هر یک از همسرانت را که خواهی به تأخیر انداز و هریک را که خواهی نزد خود جای ده، و اگر بعضی از آن‌ها را که بر کنار ساخته‌ای خواهی نزد خود جای دهی هیچ گناهی بر تو نیست، این گزینش نزدیکتر است برای آن‌که چشم آنان روشن گردد و غمگین نباشند، و همه به آنچه به آنان می‌دهی خشنود گردند، و الله آنچه را که در دل‌های شماست می‌داند، و الله دانای بردبار است. بعد از این دیگر هیچ زنی برای تو حلال نیست، و نه حلال است آن که همسران دیگری جایگزین آن‌ها کنی، هر چند زیبایی آن‌ها تو را به شگفت آورد، مگر آن کنیزانی که دست تو مالک آنهاست، و الله بر همه چیز نگهبان است (سوره احزاب: ۵۲-۵۱)»

^{۶۰} سنن ترمذی ۵/۳۵۲. بخاری این جمله را به صحابی پیغمبر انس ابن مالک نسبت می‌دهد (صحیح بخاری ۶/۲۶۹۹)، در حالی که طبرانی

آن را به شخصی بنام حسن نسبت می‌دهد (المعجم الكبير طبرانی ۴/۲۴)

^{۶۱} انساب بلاذری ۲/۶۷

چون زید از او حاجت خویش بگزارد و طلاقش داد او را به ازدواج تو در آوریم تا بر مؤمنان در باره ازدواج با زنان پسر خواندگان شان هیچ حرجی نباشد هنگامی که حاجت خویش از او بگزارده و طلاقشان داده باشند، و فرمان الله انجام شدنی است (سوره احزاب: ۳۷)» بدینگونه شوهر سابق زینب به افتخار و شرافتی نایل شد که هیچ دیگری نایل شدن نتوانست، جز در یک مورد کاملاً متفاوت که از ابولهب عموی کافر مشرک پیغمبر به نام یاد شد: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ - بریده باد هر دو دست ابو لهب و هلاک باد! (سوره مسد: ۱)»

پس از زینب زنان دیگری نیز به حرم پیغمبر افزوده گردیدند که از آن جمله بود جویره بنت حارث که در جنگ با قبیله بني مصطلق اسیر شد و غنیمت جنگی بود، و صفیه بنت حبیب و ریحانه بنت زید قرظی که هر دو پس از قتل عام قبیله یهودی بنی نضیر منحبث غنیمت جنگی اسیر شده سهم محمد شدند. ریحانه از مسلمان شدن و در حباله عقد پیغمبر در آمدن اباً و ورزید و ترجیح داد جاریه (کنیز) باقی بماند، همانند ماریه قبطیه که هنگامی به عقد رسمی ازدواج محمد در آمد که از بطن خود پسری به وی تقدیم کرد. در سال ۶۲۹ پیامبر با بیوه جوانی از قبیله بنی هلال بنام میمونه بنت حارث که دختر خیاشنه عمویش عباس و خاله خالد ابن ولید^{۶۲} بود ازدواج نمود. گویند که میمونه هنگامی که محمد حج عمره ادا می کرد خود را به پیغمبر هبه (بخشش) کرد.^{۶۳} این وصلت که آخرین ازدواج پیغمبر بود تلاش دیگری بود برای ایجاد نزدیکی و روابط حسنه با قبیله قریش که هنوز در شرک و انکار اسلام ابرام داشت.

حرم پیغمبر سخت آشفته و پر آشوب بود. جنگ و دعوای انباقها که گاهی محمد را دچار خشمی سیاه می کرد و وامی داشت همه را یکسره تهدید به طلاق کند کار روزمره در خانواده پیغمبر بود.^{۶۴} زنان حرم به دو دسته تقسیم شده بودند: یکی دسته طرفدار عایشه که حصه، صفیه و سودا در آن بودند و دیگر دسته ام سلمه که زنان اشرافزاده قریش در آن گردآمده بودند.^{۶۵} و اما، آنچه تنور جنگ و دعوا را گرم نگه می داشت رقابت میان عایشه و زینب بنت جحش بود.^{۶۶} رشک و حسد عایشه در برابر زینب پیمایش ناپذیر بود و هنگامی که با هم درمی آویختند زینب از هیچ فرصتی فرو گذاشت نمی کرد تا به یاد عایشه دهد که وی به فرمان الهی همسر پیغمبر شده بود.^{۶۷} جنگ و دعوای زنان اسباب سرگرمی پیغمبر را فراهم می کرد.^{۶۸} گویند روزی عایشه و زینب با هم در افتاده بودند. با دیدن این که عایشه زینب را زیر گرفته، پیغمبر بر وی ندا داد «الحق که دختر ابوبکری!»^{۶۹}

عایشه با بدخوئی خود به نحوی سایر زنان حرم را در رعب و وحشت نگه می داشت، تا حدی که روزی کاسه ای از خورش را که صفیه (که آشپز قابلی بود) تهیه کرده بود از روی حسد بر زمین زد و پارچه پارچه کرد و محتوی آن را در برابر چشمان پیغمبر بر روی صفیه مالید.^{۷۰} این صحنه دعوای کودکانه میان همسران باعث حظ و خنده قاه قاه

⁶² سیّر ذهبی ۲/۲۲۴

⁶³ وی بر شتر سوار بود هنگامی که خود را به پای پیغمبر انداخت و ندا داد "شتر و شتر سوار هر دو مر فرستاده خدا راست". (ابن هشام ۲/۶۴۶)

⁶⁴ انساب بلاذری ۲/۵۸-۶۰؛ سنن نسائی ۸/۲۵۷، ۸/۲۶۰

⁶⁵ صحیح بخاری ۲/۹۱۱

⁶⁶ صحیح بخاری ۴/۱۵۱۷؛ سنن نسائی ۸/۱۵۱

⁶⁷ صحیح بخاری ۶/۲۶۹۹؛ انساب بلاذری ۲/۶۸؛ سنن نسائی ۸/۱۶۳؛ المعجم الکبیر طبرانی ۲۴/۴۲

⁶⁸ فتح الباری ابن حجر ۵/۲۰۷؛ سیره الحلبيه ۲/۲۹۴

⁶⁹ صحیح بخاری ۲/۹۱۱؛ بلاذری ۲/۴۵؛ سنن نسائی ۸/۱۶۱-۱۶۲. ازین گفته برمی آید که ابوبکر آن مرد معقول و ملایمی که افسانه ها او را می نمایانند نبود.

⁷⁰ در روایتی که نسائی در سنن خود ازین حادثه نقل می کند بجای صفیه سودا آمده است (سنن نسائی ۸/۱۶۲)

پیغمبر بود، ولی در یک آن به گونه‌ای پایان یافت که درخور تأمل است. با شنیدن صدای پای عمر که نزدیک می‌شد پیغمبر ناگهان از خنده بازماند و به زنان خود دستور داد تا بروند و روهای خود را بشویند. با دیدن این حالت عایشه چنین نتیجه گرفت: «من از عمر می‌ترسیدم چون فرستاده خدا را دیدم که از او می‌ترسید!»^{۷۱} عایشه خود روایت می‌کند که روزی علیه زینب بنت جحش دسیسه‌ای طرح ریخت چون پیغمبر که برای نوشیدن نوشابه‌ای آمیخته با شهد به خانه وی رفته بود بیش از حد در آنجا درنگ نموده بود.^{۷۲} عایشه با همدستی حفصه دسیسه کرد تا هنگام برگشت وی از خانه زینب به وی بگویند که دهنش بو می‌دهد. این نیرنگ زیرکانه‌ای بود چون می‌دانستند که پیغمبر سخت مراقب بود هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود و از هرگونه بوی ناگوار کراهت داشت. وقتی محمد برگشت به وی گفتند «چه بوی بدی از تو می‌آید! آیا مغفیر^{۷۳} خورده‌ای؟» پیغمبر جواب داد «نه، تنها آب و انگبین نوشیده‌ام و دیگر هرگز نخواهم نوشید.»^{۷۴}

کوتاه سخن این که زنان پیغمبر به همان اندازه برایش دردرس می‌آفریدند که مشرکین قریش، ولی جنجال‌های خانوادگی محمد در همینجا نقطه پایان نداشت چون وی نه تنها در مرکز ستیزه‌ها و کشمکش‌های حرم آشفته خودش قرار داشت بلکه باید پیوسته در مناسبات لرزان جفتی پادرمیانی می‌کرد که در همسایگی‌اش می‌زیست و کسی جز دخترش فاطمه و دامادش علی نبود.

ادامه دارد

⁷¹ فضائل الصحابه ابن حنبل ۳۴۹/۱؛ سنن نسائی ۱۶۲/۸؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ۴/۴۳؛ کنز متقی ۵۹۳/۱۲

⁷² سنن نسائی ۱۵۷/۸

⁷³ مغفیر صمغی بود که از درختانی که در حجاز می‌روید و عرطف خوانده می‌شد (*Acacia aërfota*) تراوش می‌کرد و بوی نامناسبی داشت.

⁷⁴ مسند ابن حنبل ۴۱/۴۳؛ صحیح بخاری ۱۸۶۵/۴، ۲۵۵۶/۶؛ صحیح مسلم ۱۸۴/۴-۱۸۵؛ سنن بیهقی ۵۸۰/۷